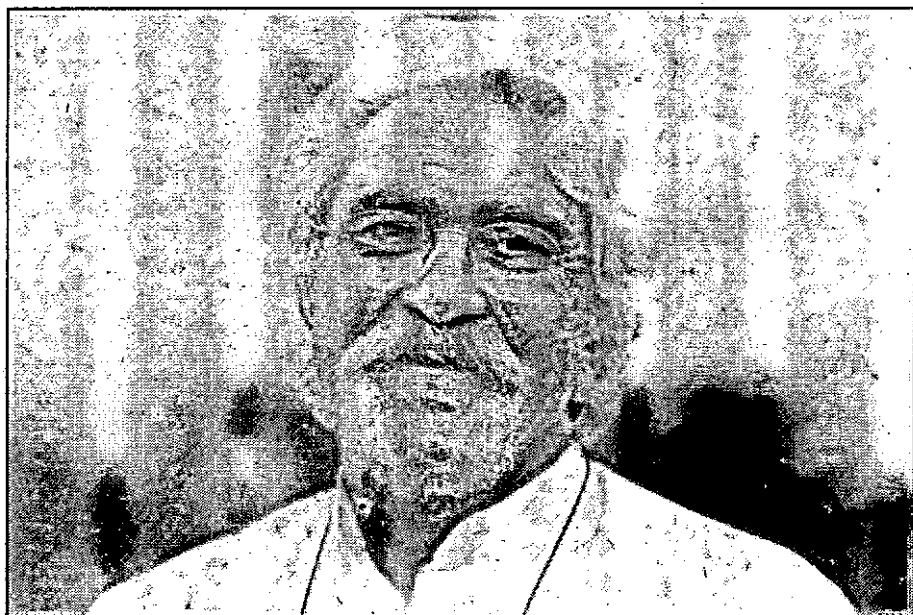


من از محضر چهارتن فیض برده‌ام، که هر یک از آنها برایم ارزش خاص خود را دارد. بی‌هیچ تردیدی، علامه طباطبایی را بیش از همه ستوده و دوست داشته‌ام. به او احساس ارادت و احترامی سرشار از عشق و تفاهم داشتم. سوای احاطه وسیع او بر تمامی گستره فرهنگ اسلامی (می‌دانیم که او مؤلف کتاب ماندگار المیزان در تفسیر قرآن است که در بیست جلد منتشر شده)، آن خصلت او که مرا سخت تکان داد، گشادگی و آمادگی او برای پذیرش بود. به همه حرفی گوش می‌داد، کنجکاو بود، و نسبت به جهان‌های دیگر معرفت حساسیت و هشیاری بسیار داشت. من از محضر او به نهایت توشه برداشتم. هیچ یک از سوالات مرا درباره مجموعه طیف فلسفه اسلامی بی‌پاسخ نمی‌گذاشت. با شکیبایی و حوصله و روشنی بسیار به توضیح و تشریح همه چیز می‌پرداخت. فرزنگی‌اش را جرعه جرعه به انسان منتقل می‌کرد. چنانکه در دراز مدت نوعی استحاله در درون شیخص به وجود می‌آورد. ما با او تجربه‌ای را گذراندیم که احتمالاً در جهان اسلامی یگانه است: پژوهش تطبیقی مذاهب جهان به هدایت و ارشاد مرشد و علامه‌ای ایرانی. ترجمه‌های انجیل، ترجمه فارسی او پانیشادها، سوتراهای بودایی، و تاثرته چینگ را بررسی می‌کردیم. استاد با چنان حالت کشف و شهودی به تفسیر متون می‌پرداخت که گویی خود در نوشتن این متون شرکت داشته است. هرگز در آنها تضادی با روح عرفان اسلامی نمی‌دید. با فلسفه هند همان قدر آخت و آمیخته بود که با جهان چینی و مسیحی.



● دکتر داریوش شایگان (عکس از غوغا بیات)

یک بار او را به ویلایی در ساحل خزر که به دریا مشرف بود دعوت کردم. مثل همیشه بحث فلسفه و رابطه میان «دیدن» و «دانستن» در میان بود. از نظر او، تمامی معرفت، اگر به سطح تجربه‌ای آنی و شهودی اعتلا نمی‌یافت، هیچ ارزش و اعتباری نداشت. من در آن ایام نوشته‌های یونگ را زیاد می‌خواندم. و در آن زمان در کتاب انسان و جست و جوی روان غرق بودم. استاد خواست بداند که کتاب درباره‌ی چه است، در دو کلام برایش لب مطالب کتاب را شرح دادم. اصل مطلب این بود که در حالی که قرون وسطا روح جزه‌ری و جهانی را موعظه می‌کرد، قرن نوزدهم توانست روانشناسی فارغ از روح را به وجود آورد. استاد چنان از این نکته به وجد آمده بود که خواست کتاب حتماً به فارسی ترجمه شود و افزود: زیرا باید جهان را شناخت. ما نمی‌توانیم خود را در برج‌های عاج‌مان محصور و منزوی کنیم.

تجربه شگفت دیگری که با او داشتیم، ملاقات دو به دویی بود که زمانی در خانه‌ای در شمیران بین ما دست داد. قرار بود که همه اهل محفل آن شب در آنجا گرد آیند. من به آنجا رفتم اما بقیه غایب بودند. احتمالاً تاریخ جلشنه را اشتباه کرده بودند. ما تنها بودیم. شب فرا می‌رسید و از گردسوزهایی که در طاقچه‌ها گذاشته بودند نور صافی می‌تراوید. مانند همیشه روی زمین بر مخته نشسته بودیم. من از استاد درباره‌ی وضعیت اخروی و اینکه چگونه روح نماد ملکاتی است که در خود انباشته و پس از مرگ آنها را در جهان برزخ متمثل می‌کند سؤال کردم. ناگهان استاد، که

معمولاً بسیار فکور و خاموش بود، از هم شکنت. از جاکنده شد و مرا نیز با خود برد. دقیقاً به خاطر ندارم که از چه می‌گفت، اما آن فوران حال‌های دمامم را که در من می‌دمید خوب به یاد دارم. احساس می‌کردم که عروج می‌کنم. گویی از نردبان هستی بالا می‌رفتیم و فضاها بی هر دم لطیف‌تر را باز می‌گشودیم. چیزها از ما دور می‌شدند. هوای رقیق اوج‌ها را و حالی را که تا آن زمان از وجودش بی‌خبر بودم حس می‌کردم. سخنان استاد با حس بسکی و بی‌وزنی همراه بود. دیگر از زمان غافل بودم. هنگامی که به حال عادی بازآمدم ساعت‌ها گذشته بود. سپس سکوت مستولی شد. ارتعاش‌های عجیبی مرا تسخیر کرده بود؛ رها و مجذوب در خلسه صلحی وصف‌ناپذیر بودم. استاد از گفتن ایستاد و سپس چشمانش را به زیر انداخت. دریافتم که بایست تنهانش بگذارم. نه تنها به سؤال پاسخ گفته بود، بلکه نفس تجربه را در من دمیده بود. این تجربه را دیگر برایم تکرار نکرد. اما یقین دارم که او اهل باطن و کرامات بود. در برابر مخاطبان ناآشنا دم فرو می‌بست و با آنکه در محافل رسمی روحانیت فیلسوفی قدر اول بود که لقب علامه داشت، بویژه به روحانیون متحجر بی‌اعتماد بود.

انتشارات فرهنگ معاصر منتشر کرد:

پژوهشگران معاصر ایران

جلد ۱۳

غلامحسین یوسفی - مهرداد بهار و احمد تفضلی

تألیف: هوشنگ اتحاد

تهران - خیابان دانشگاه - شماره ۴۵

تلفن: ۶۶۴۶۵۵۳۰